

نارنجکی به خود و انداختن خویش در زیر یک تانک عراقی، آن را منفجر کرد. شهید فهمیده اقدامی همانند کامیکازه‌های ژاپنی در جنگ جهانی دوم انجام داد. آنها هواپیمای خود را به ناو امریکایی می‌زدند هم خود کشته می‌شدند هم ناو را به آتش می‌کشیدند. البته فرق شهید فهمیده با کامیکازه‌ها آن بود که برخلاف آنها به دستور مافوق دست به اقدام انتحاری نزد او خود داوطلبانه و به میل خویش اقدام کرد. "جواد با نشان دادن ماکت مدل یک تانک روسی ارتش عراق می‌گوید: "او زیر این تانک به شهادت رسید. او برای نجات انقلاب نارنجک به کمر بست. امام، تعهد او را الگویی برای همگان می‌دانست." در کنار مدل تانک روسی، مدل نارنجک هم قرار داده شده است. شهید فهمیده تنها ۱۳ سال داشت.

هدف از برپایی موزه تأکید بر مزایای جنگ با عراق برای انقلاب ایران بوده هر چند تلفات دهشت‌بار انسانی هم داشته است. تأثیر موزه بر بیننده عکس این منظور را اثبات می‌کند.

بعد از صرف چای از من دعوت شد با حسین جعفری، مرد ریز اندامی که مسئول روابط عمومی موزه بود دیدار کنم. او هم از رزمندگان عضو بسیج و ارتش بوده که لباس نظامی را کنار گذاشته است. خاکستری رنگ و پیراهن بدون یقه پوشیده است و البته از کراوات هم خبری نیست.

از جعفری می‌پرسم نقش جنگ در نخستین سال‌های پر آشوب انقلاب چه بوده است در سال‌هایی که دسته‌بندی‌های سیاسی، فشار اقتصادی، و انزوای بین‌المللی، انقلاب ایران را مدام تهدید می‌کرده است. جعفری می‌گوید: "جنگ موجب وحدت مردم شد و واقعاً انقلاب را زنده نگه داشت" می‌پرسم دیدار کنندگان از موزه چندان زیاد نیستند. چه کسانی می‌آیند و چرا می‌آیند. جعفری پاسخ می‌دهد "دانش‌آموزان را می‌آوریم تا به میزان فداکاری‌ها پی ببرند. آن عده از ما که جنگ را تجربه کرده‌ایم، نمی‌خواهیم بار دیگر جنگی روی بدهد. زمان دشواری بود. ایران در یکصد سال گذشته، و شاید هم بیشتر، هرگز در چنان وضعیت سختی قرار نگرفته بود. اما اکثریت جمعیت ایران را

جوانان تشکیل می‌دهند و ده سال بعد اکثر مردم کشور خاطره‌ای از آن دیدار نخواهند داشت. اما هدف ما چیزی بالاتر از اینهاست. با زنده نگه داشتن خاطره جنگ می‌خواهیم روحیه انقلابی را حفظ کنیم."

سومین و نمادی‌ترین موزه نخستین سال‌های انقلاب، اندکی بزرگتر از یک مغازه بزرگ در امتداد موزه شهدا در گوشه سفارت امریکا در تهران واقع شده است. در این موزه رویارویی ایران با ایالات متحد امریکا به نمایش گذاشته شده است. مردم آنجا را مرکز اسناد لانه جاسوسی می‌نامند. در این موزه در واقع جز مقداری نوشته چیزی نیست. اسناد طبقه‌بندی شده و یادداشت‌هایی که در جریان تسخیر سفارت در سال‌های ۸۱-۱۹۷۹ به دست دانشجویان افتاد به نمایش گذاشته شده. در قفسه‌های نمایشگاه، نسخه‌های ۴۴ جلدی "اسناد لانه جاسوسی امریکا" روی هم چیده شده است.

در هر جلد کتاب "اسناد" به ترتیب زمان وقایع، سیاست و اشنگتن و عملیات سیا در منطقه خلیج فارس آمده است. دانشجویان پیرو خط امام که سفارت را تسخیر کردند - و البته تمامی آنها دانشجوی نبودند - با حوصله و دقت، اسناد طبقه‌بندی شده را که ریز ریز شده بود به هم چسبانند. بازدیدکننده می‌تواند کتاب‌ها را بخرد یا همانجا ورق بزند و مطالعه کند. قیمت هر کتاب کمتر از یک دلار و کمتر از پول کاغذی است که در آن صرف شده. یک مسئول لانه جاسوسی که لباس جین پوشیده برایم توضیح می‌دهد که "هنوز ۸ جلد دیگر هست که به سبب کمبود کاغذ چاپ نشده است." از او می‌پرسم کدام جلد اسناد از همه جالب‌تر است و او می‌گوید: "همه را نخوانده‌ام. وقتی فراغتم بیشتر بود چندین بار خواندنشان را شروع کرده‌ام. اما خسته کننده است." او از دانشجویان پیرو خط امام نبوده و هیچیک از آنانی که سفارتخانه را تسخیر کردند نمی‌شناسد. او حتی به خاطر نمی‌آورد که در زمان تصدی او فردی از اعضای آن گروه به دیدار آن مرکز آمده باشد. در این باره می‌گوید: "آنها هم مثل هر فرد دیگری که در انقلاب درگیر بوده حالا دنبال کار خودشانند. حالت واقعیت‌های زندگی ملموس‌تر شده." می‌پرسم جریان تسخیر سفارتخانه را به

یاد می‌آورد. می‌گوید: "نه، من حتی انقلاب را هم به یاد ندارم." می‌پرسم پس چرا در مرکز اسناد لانه جاسوسی کار می‌کند و پاسخ می‌شنوم، "شغلم این است" او علاوه بر ۴۲ ساعت کار در هفته در این مرکز ۲۲ ساعت هم به عنوان تکنسین تلفن جای دیگری مشغول کار است. از او درباره دیدار کنندگان عمده مرکز می‌پرسم، چون به رغم آمد و رفت مردم در آن نقطه شهر، تنها بازدید کنندگان از نمایشگاه در آن بعد از ظهر یک زن سالخورده و دخترش بودند. مشکل عمده استفاده از اسناد لانه جاسوسی آنست که همه به زبان انگلیسی است، جواب می‌دهد: "از دفتر مخصوص بازدید کنندگان می‌شود فهمید. اغلب بازدید کنندگان مثل شما خارجی‌اند. گهگاه هم ایرانی‌ها می‌آیند اما برای خرید یا دیدن کتاب‌های دیگر" نمایشگاه در این اواخر به قصد تأمین بخشی از هزینه‌ها اقدام به عرضه و فروش سایر کتاب‌ها کرده است. آن دوزن در قسمت کتاب‌های شعر، رمان و مسائل جاری روز پرسه می‌زنند. مسئول مرکز می‌گوید کتاب‌های مربوط به ژاپن خریداران زیادی دارد. می‌افزاید ایرانی‌ها دیگر چندان علاقه‌ای به اسناد لانه جاسوسی امریکا نشان نمی‌دهند. زمانی علاقه‌ها بیشتر بود. اما حالا همه ماجرا به تاریخ سپرده شده. حالا دیگر با این اسناد چه می‌توانند بکنند؟"

موزه چهارم تهران از همه غیر عادی‌تر است. نه فقط بدین دلیل که در زیرزمین یکی از ساختمان‌ها بانک مرکزی واقع شده، با درهای ضخیم و کاملاً محافظت شده‌اش که در هفته فقط دوبار باز می‌شود و آنهم برای ۵ ساعت. غیر عادی بودنش بدان سبب است که یکی از دو مجموعه جواهرات خیره‌کننده جهان را در خود جای داده است. (۱۱)

جواهرات در ۴۰ قفسه شیشه‌ای به نمایش گذاشته شده و همه آنها نمونه‌های خیره‌کننده تفاخر و حشمت بوده‌اند. از کمر بند عفت ساخته شده از طلای ناب تا تاج پهلوی، این تاج بیش از ۷ کیلوگرم وزن دارد و از الماس، یاقوت کبود و مروارید ساخته شده و بر بالای آن پر سفیدی نصب کرده‌اند. جام‌های تخم‌مرغ شکل الماس‌نشان و کره زمین الماس‌نشان از دیگر اشیاء

قیمتی موزه‌اند. کره زمین بیش از ۳۰ کیلو وزن دارد و ۵۱۳۶۳ قطعه جواهر در آن به کار رفته. اقیانوس‌های کره، همه از زمرد است. دو زمرد اقیانوس آرام ۲۰۰ قیراط وزن دارند. نام‌ها را با الماس نوشته‌اند. خشکی‌ها با یاقوت کبود و عقیق ساخته شده بزرگترین عقیق در تکزاس کره بکار گرفته شده که ۷۵ قیراط وزن دارد.

محمد قاجار، راهنمای سالخورده موزه در اشاره به کره می‌گوید: "نه فقط زیبا بلکه از نظر مدارها و طول و عرض جغرافیایی دقیق هم هست." او نواده احمدشاه آخرین شاه قاجار است و می‌گوید: کره زمین موزه به فرمان ناصرالدین شاه ساخته شد: "هدف، جمع‌آوری سنگ‌های قیمتی خزانه در یکجا بود، سنگ‌ها قبلاً لای کیسه‌های پر نگاهداری می‌شد و امکان غیب شدن آنها هم وجود داشته. حالا در تمام جهان چیزی مثل این کره وجود ندارد."

تخت طاووس از نظر تاریخی، هنری و قیمتی، یکی دیگر از با ارزش‌ترین اشیاء موزه است که در مدخل موزه قرار دارد مانند طبقه زیرین تختخواب دو طبقه است. در توصیف آن در کتاب‌های راهنما آمده است. تختی با پایه‌های زرین و هزاران قطعه جواهر قیمتی به شکل گل برگ و پرند بر آن.

زیبایی جواهرات سلطنتی که اساس ثروت ایران قبل از کشف نفت را تشکیل می‌داد، زمانی الهام‌بخش شعر و جنگ بود. افغان‌ها در اوایل قرن هجدهم با انقراض دودمان صفوی دست به تاراج ایران زدند. بعد نادر سردار ایرانی با استفاده از فرصت، قدرت را قبضه کرد. به حکومت دودمان صفوی پایان داد و در سال ۱۷۳۶ پادشاه ایران شد. او افغان‌ها، روس‌ها و ترک‌های عثمانی را شکست داد و از ایران بیرون کرد. سپس در صدد باز پس گرفتن جواهرات شد که به اینجا و آنجا پراکنده شده بود و علاوه بر باز پس گرفتن آنها، تخت طاووس و الماس ۱۸۲ قیراطی دریای نور را هم بر آنها افزود که آن تا به امروز بزرگترین الماس تراشیده جهان است و در موزه به نمایش گذاشته شده است.

اما باز گرداندن جواهرات سلطنتی به ایران و اخراج نیروهای خارجی از کشور. به خاطر شیوه استبدادی حکومت نادر، ثمر چندانی به بار نیاورد. با کشته شدن نادر شاه در سال ۱۷۴۷ بی‌ثباتی بر ایران حکمفرما شد و بار دیگر جواهرات، سر از برج لندن در آورد و تنها یکدهم جواهرات سلطنتی در خود ایران ماند که باز هم مجموعه گرانبهایی است که بدرستی نمی‌توان ارزش آنها را برآورد کرد.

به رغم زیبایی و تاریخ پر فراز و نشیب جواهرات سلطنتی، موزه در سال ۱۹۹۴ که من از آن دیدار کردم خلوت بود، محمد قاجار می‌گوید: "توریست‌ها بیشترین تعداد بازدید کنندگان موزه را تشکیل می‌دهند." و به گروهی ژاپنی اشاره می‌کند. که به قفسه جواهرات بیش از حد نزدیک شده‌اند. موزه برای خیلی از ایرانی‌ها که از بحران اقتصادی آسیب دیده بودند جاذبه‌ای نداشت. در فاصله سال‌های ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۴ ارزش ریال ایران در برابر دلار امریکا نصف شده بود. نرخ تورم از ۴۰ درصد پایین‌تر نبود. قیمت بعضی از کالاهای اساسی در همان دو سال ۲ برابر شده بود. با این رفتاری‌ها اکثریت مردم ایران مجالی پیدا نمی‌کردند که به تاریخ و فرهنگ خود و ثروت موزه بانک مرکزی که شاهد غنای تاریخی و فرهنگی‌شان بود پردازند هر چند علاقه ایرانی‌ها به تاریخ و فرهنگ‌شان انکار ناشدنی است.

مترجم جوان من می‌گوید: "جواهرات تا حد خیره‌کننده‌ای زیباست اما همین امر مرا ناراحت می‌کند. چون آنها بیشتر رویاهای آدم را دامن می‌زنند، من یک آویز داشتم که مادرم به من داده بود و او هم آنرا از مادرش گرفته بود. البته آن مثل اینها نبود اما ارزشمندترین شیء در خانواده‌ام به شمار می‌رفت که ناچار شدم آنرا بفروشم و مایحتاج زندگیم را تهیه کنم."

روزگاری اشیاء هنری، آویزها، دستبندها، گردنبندها، گوشواره‌ها، تزئینات سربند و سایر چیزها در اقتصاد ایران نقش حیاتی داشت. شاهان، جواهرات را پشتوانه وام‌های دولتی قرار می‌دادند. اما این روزها از آن جواهرات خیره‌کننده هم در تخفیف بحران اقتصادی کشور کاری ساخته نیست.

تهران با گذشت ۲۰ سال از انقلاب، هنوز به گونه‌ای آمیزه‌ای از فرهنگ‌هاست.

در ساعت پنج و نیم بامداد یک روز از ماه نوامبر در مراسم تشرّف به دین<sup>(۱)</sup> یک پسر ۱۳ ساله به نام عمید در کنیسه یهودیان تهران حاضر شدم هوا کاملاً تاریک بود. عمید لباس تیره‌ای پوشیده بود بسیار گل و گشاد با عینک بسیار بزرگی شبیه عینکی که آرزو، خواهر دو قلویش بر چشم داشت. مراسم در سحرگاه برگزار می‌شد چون سال‌ها پیش خاخام کنیسه ابریشمی توصیه کرده بود بهترین موقع نماز، پیش از برآمدن خورشید است. خاخام سال‌هاست در بروکلین اقامت گزیده اما به توصیه او همچنان عمل می‌شود.

یهودیان ایرانی هم مراسم دینی را روز بعد از پایان سیزدهمین سال زندگی برگزار می‌کنند برای عمید این مراسم در وسط هفته برگزار می‌شد که دوستان و اعضای خانواده می‌بایست سرکار حاضر شوند و مراسم قبل از ساعت ۸ پایان گیرد. فرد سالخورده‌ای که در غیاب خاخام مراسم دینی را برگزار می‌کرد نیز در وزارت کشاورزی کار می‌کرد و می‌بایست مراسم را زودتر انجام بدهد. مراسم با نزدیک شدن عمید و آرزو به محراب شروع شد در حالی که گلدان‌های گلایل سرخ و سفید در دست داشتند. عمید دوشادوش پدرش، فروشنده وسایل اتاق نوزاد، در حالی که رویان سفیدی بر شانه آویخته و شالی به گردن دارد به عبادت می‌پردازد تا نشان دهد آماده و مایل است همه فرمان‌های دین را اجرا کند. بر پیشانی، قوطی سیاه کوچکی چسبانده که در آن قطعه پوست سفید حیوانی قرار گرفته است، بر پوست به خط ریز عشق به خدا با تمام وجود و از صمیم قلب و روح نوشته شده است. یکی از دوستان خانوادگی از تمامی مراسم عمید فیلمبرداری می‌کند. سخنان عمید را که به زبان عبری از تورات نقل می‌شود ضبط می‌کند.

مراسم عید ورود نوجوان به عرصه دین در جوی غیر رسمی برگزار

می‌شود دوستان خانوادگی که در ترافیک تهران گیر کرده بودند یا نتوانسته بودند به موقع از خواب سحرگاهی بیدار شوند یکی یکی پس از آغاز مراسم سر می‌رسند. دانش‌آموزان که باید بعد از مراسم به مدرسه بروند شاهد برگزاری مراسم‌اند. لحظه‌ای تلفن گوشه سالن زنگ می‌زند حاضران سعی دارند زنگ تلفن را ناشنیده بگیرند. در پایان، زنان که در گوشه‌ای جدای از مردان ایستاده‌اند برای تبریک‌گویی به عمید که کتاب مقدس را به آن خوبی قرائت کرده، هجوم می‌آورند و مردان می‌گویند. خدا بزرگ است "قاری شروع به خواندن می‌کند. کودکان کف می‌زنند. شیرینی دست به دست می‌گردد و نقل به هوا پاشیده می‌شود و مراسم پایان می‌یابد."

در صبحانه بعد از مراسم. عمید سرزنده است و مدام با این و آن حرف می‌زند. بزرگترها وقتی عمید از کنارشان می‌گذرد برایش آرزوی موفقیت می‌کنند. در مورد آینده‌اش از او می‌پرسیم. می‌گوید: وقتی بزرگ شود می‌خواهد خلبان بشود. با توجه به اینکه خلبانی در ایران به هواپیمایی مسافری دولت یا نیروی هوایی محدود می‌شود از او می‌پرسیم آیا حاضر است در این زمینه برای دولت کار کند و او با اطمینان می‌گوید: "بله حتماً". گویا طرح این سؤال را اصلاً بی‌مورد می‌داند.

یهودیان ایرانی بیش از ورود اسلام به این سرزمین، حدود یکهزار سال در ایران اقامت داشته‌اند و از قدیمی‌ترین جامعه‌های یهودی پراکنده بر روی کره زمین‌اند به طور سنتی هم پایگاهشان از نوع متفاوتی بوده. رابطه‌شان با دولت هم مثل پایگاه اجتماعی آنها در ایران با همسایگان عرب کاملاً فرق داشته است.

یهودیان از نخستین روزهای تمدن ایرانی هخامنشی در ایران بوده‌اند. به نوشته تورات، کوروش کبیر به دنیال تسخیر بابل - عراق امروزی - در سده ششم پیش از میلاد، فرمان آزادی یهودیان برده شده را صادر کرد و دستور داد نخستین معبد یهودیان - هیکل - بازسازی شود، در زمینه استخدام و کار و تأمین هزینه‌ها هم یهودیان را یاری داد. در کتاب عزرای نبی می‌خوانیم:

چنین گفت - کوروش شاه پارس. خدای آسمان‌ها پادشاهی همه زمین را به من داد؛ و مرا مأمور کرد برایش خانه‌ای در اورشلیم، در یهودیه بنا کنم. در میان شما تمامی مردمش، چه کسی آنجاست؟ خدا یار و یاورش باد. به او کمک کند تا به اورشلیم در یهودیه برود و خانه خدای اسرائیل را بنا کند... و همه کسان که در جاهای دیگری که او اقامت می‌کند به مردم آنجا اجازه دهند با سیم و زر، با متاع‌ها، با احشام، به او کمک کنند و در بنای خانه خدا در اورشلیم داوطلب شوند.

البته کوروش کبیر علاوه بر نوع دوستی انگیزه‌های دیگری هم داشت او یهودیان فلسطین را حایلی میان ایرانیان و مصریان رقیب می‌دانست. (۱۲) اما همه یهودیان بعد از آزادی به اورشلیم باز نگشتند و بسیاری در ایران ماندند. عده زیادی از یهودیان در اصفهان کنونی ماندند که آن زمان یهودیه یا دارالیهود نامیده می‌شد.

یهودیان پیوندهای دیگری هم با ایران داشتند. ایستر که در تورات به عنوان ملکه یهود از او نام برده شده در سده پنجم پیش از میلاد قوم یهود را از پیگرد نجات داد. مرده‌خای نیز در همدان مدفون است. دانیال، پیامبر توراتی عهد عتیق نیز در شوش دفن شده که مورد احترام یهودیان و مسلمانان است.

در طی ۲۵۰۰ سال بعدی، یهودیان به بخش جدایی ناپذیر رشته‌های مالی، بازرگانی، پزشکی، حقوقی و هنری جامعه ایران تبدیل شدند. یهودیان در احیای صنعت فرش ایران در سطح جهانی هم نقش عمده‌ای بر عهده داشتند در بازار افسانه‌ای تهران تعداد زیادی بازاری یهودی فعالیت داشتند. بسیاری از یهودیان در صنعت نفت کار می‌کردند.

یاقا، خانم خانه‌دار ۵۰ ساله تهرانی که مرا به مراسم دینی عمید دعوت کرده می‌گوید: "نباید تصور شود که یهودیان با مسلمانان ضد یکدیگرند خدای ما یکی است. ما هم گوشت خوک نمی‌خوریم. رژیم غذایی و بهداشتی ما شباهت‌های زیادی با هم دارد. حجاب ریشه در آیین یهود دارد. ما پیش از انقلاب هم در مراسم دینی روسری سر می‌کردیم. من فکر می‌کنم زندگی یک



یهودی در ایران با یهودی‌ای که در جامعه مسیحی اقامت دارد فرقی نمی‌کند. مریم عذرا هم روسری داشته.

البته یهودیان ایران دوران‌های دشواری هم داشته‌اند خاصه در دوران قاجاریه. اما در زمان سلطنت پهلوی‌ها وضعیتشان بهتر بود. در سده بیستم یهودیان به شکل بارزتری در جامعه ادغام شدند. گتوها از میان رفت. وی در ادامه می‌گوید: "در اغلب سال‌های زندگی‌م شاهد بوده‌ام که روابط یهودیان و مسلمانان ایران عادی بوده خانواده خود من عمدتاً با مسلمانان حشر و نشر داشته. دوستان دوران کودکی‌م بیشتر مسلمان‌ها بوده‌اند. ما همه خودمان را ایرانی می‌دانیم." در طول انجام مراسم دینی عمید، این خانم بخش‌هایی از مراسم را که به زبان فارسی اجرا می‌شد برایم توضیح داد و گفت "من هرگز زبان عبری را یاد نگرفتم. فقط می‌فهمم که خاخام چه می‌گوید."

در ایران دو فرهنگ یهود و اسلام در بسیاری جهات وجه مشترک دارند. زمینه زناشویی پیش و بعد از انقلاب، این مشترکات به وضوح به چشم می‌خورد. در هر دو فرهنگ عروس و داماد آینده زیر نظر مادران با هم آشنا می‌شوند و مثلاً در سالن یک هتل با هم چای می‌خورند و چنانچه از یکدیگر خوششان بیاید و راضی باشند ازدواج سر می‌گیرد.

یافا هم مثل همسالان مسلمانش سال‌ها پیش از انقلاب و به همان سبک ازدواج کرده است. ترتیب آشنایش با داماد را یکی دوستان آسوری داده است با یادآوری آن خاطره می‌گوید: "دوست آسوری از شوهرم که پارچه فروش بود پرسیده بود چرا ازدواج نمی‌کند و او در پاسخ گفته بود چون یک آدم مذهبی است و به دین خاصی تعلق دارد، باید از همان مردم همسر آینده‌اش را انتخاب کند. دوست آسوری می‌گوید با یک خانواده کلیمی همسایه است که تعدادی دختر دارد. شوهر آینده‌ام از جلو خانه‌مان رد شده و مرا از دور دیده بود. بعد از معرفی شدن به خانواده‌ام از پدرم مرا خواستگاری کرد." و می‌افزاید "دوستان مسلمان من هم به همین روال ازدواج کردند این یک سنت ایرانی است. تنها مراسم زناشویی فرق می‌کند."

در کنیسه‌های تهران هم آمیزش فرهنگ‌ها محسوس است. یافا پیشتر مرا به کنیسه یوسف‌آباد در خیابانی به همین نام برده بود. دیوارهای آن با کاشی‌های ایرانی تزئین شده بود به رنگ‌های آبی دریایی و سلطنتی. کف آن با قالی ایرانی فرش شده بود و زیباترین کنیسه ایران بود و عده‌ای مدعی بودند در همه کنیسه‌های ۲۲ کشور خاورمیانه از نظر زیبایی بی نظیر است.

جامعه یهودی ایران در اوج شکوفایی در نیمه اول سده بیستم به ۱۵۰ هزار نفر رسید و یکی از بزرگترین جامعه‌های یهودی جهان شد. در پی ایجاد دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ مهاجرت عمده‌ای صورت گرفت. تا سال ۱۹۷۹، سال انقلاب هنوز ۸۰ هزار یهودی در ایران بود. دو دهه بعد این رقم به ۳۰ هزار رسید. به رغم انقلاب اسلامی و شعارهای ضد اسرائیلی - "مرگ بر اسرائیل" - هنوز هم ایران بعد از اسرائیل تنها کشور خاورمیانه است که بیشترین تعداد یهودی را در خود جای داده است. (۱۳)

انقلاب هرگز با یهودیت به ضدیت برنخاست. اندکی بعد از بازگشت به ایران آیت‌اله خمینی با رهبران جامعه یهودی و سایر اقلیت‌های دینی دیدار کرد و ضمن صدور یک فتوا خواهان خوشرفتاری با آنان شد و تأکید کرد مسیحیان و یهودیان "اهل کتابند" و پیرو آیین توحیدی. آیت‌اله خمینی یادآور شد حساب یهودیان از حساب صهیونیست‌های اسرائیل جداست.

در قانون اساسی سال ۱۹۸۰ جمهوری اسلامی هم مثل قانون اساسی مشروطیت مقرر شد یهودیان و پیروان اقلیت‌های مذهبی دیگر در مجلس نماینده داشته باشند. هر ۱۵۰ هزار پیرو آیین اقلیت می‌توانند یک نماینده داشته باشند درست مثل مسلمانان. و چنانچه به فرض محال، تعداد یهودیان افزایش پیدا کند می‌توانند بیش از یک نماینده در مجلس داشته باشند. (۱۴)

نماینده یهودیان مراسم سوگند وفاداری را به عبری و به کتاب تورات یاد می‌کند. مراسم، آداب و رسوم و حقوق یهودیت، مثلاً طلاق - در دادگاه‌های ایران مورد پذیرش است. جوانان یهودی هم باید به سربازی بروند. در جریان جنگ عراق با ایران تعدادی از جوانان یهودی هم به شهادت رسیدند و در

غرفه خاص اقلیت‌های موزه شهدا این امر به نمایش گذاشته شده است. به شیوه‌ای غیر قابل پیش‌بینی و گهگاهی، یهودیان ایرانی در سایر جنبه‌های رسمی جامعه مشارکت داده می‌شوند. مثلاً در هیأت نمایندگی ایران به گردهمایی زنان سازمان ملل متحد در پکن در سال ۱۹۹۵، رئیس سازمان زنان یهودی ایران هم حضور داشت. در آنجا فرنگیس حسیدیم مدیر بیمارستان یهودیان تهران دربارهٔ موقعیت زنان یهودی در ایران سخنرانی کرد.

یهودیان ایران به رغم کاهش تعدادشان هنوز جامعه‌ای پر تحرک و زنده‌اند. عده‌ای قویاً به سرزمینی که میهن خود می‌دانند وابسته و پایبندند. منوچهر الیاسی نماینده کلیمیان در مجلس و پزشک بیمارستان یهودیان شجرنامه خانوادگی‌اش را در ایران تا ۲۵۰۰ سال پیش می‌برد.

در سال ۱۹۹۸ وقتی از او پرسیده شد چرا یهودیان در ایران زندگی می‌کنند با گریه گفت "ما کشورمان را دوست داریم. من اینجا زاده شده‌ام. بوی وطنم را دوست دارم." (۱۵)

انقلاب به جهاتی اثراتی جالب بر یهودیان ایران داشته است. در طی سال‌ها و در پی گفتگوهایی که با یهودیان ایران داشته‌ام متوجه شده‌ام عده‌ای از این افراد تعهدشان به جمهوری اسلامی به مراتب بیش از زمان شاه بوده است. یکی از حاضران بعد از مراسم دینی عمید به من گفت "رژیم مذهبی‌تر شده. ماهم همین‌طور. پیش از انقلاب کنیسه‌ها چندان مورد توجه یهودیان نبود و تنها سالخورده‌گان به مراسم دینی توجه می‌کردند. یهودیان هم مثل دیگران در یک جامعه غیر دینی رفتار می‌کردند. اما حالا کنیسه‌ها پر از جمعیت می‌شود. مردم مراسم دینی یهودیت را به جای می‌آورند. به غرور تاریخی خود آشنا تر شده‌اند و به اعتقاد من جامعه ما قوی‌تر شده است.

در مراسم یاد شده چند زن یهودی در مورد تقویت مبانی اعتقادی‌شان برایم سرگذشت‌هایی را تعریف کردند. بعضی از آنها که خود به مدرسه‌های عمومی دولتی می‌رفته‌اند بعد از انقلاب بچه‌هاشان را به مدارس یهودی فرستاده‌اند عده‌ای بار دیگر به حلال و حرام مواد غذایی طبق شریعت یهود

پایبند شده‌اند. بسیاری که در محیط غیر دینی پرورش یافته بودند بعد از انقلاب به گروه‌های یهودی پیوسته و دوستان نزدیکتری در این جامعه پیدا کرده‌اند. خیلی‌ها هم طلسم یا دعایی را به در خانه‌ها نصب کرده‌اند.

یهودیان ایران توانسته‌اند بعد از انقلاب، نهادهای گوناگونی ایجاد کنند از جمله اینها چند کنیسه در تهران و تعدادی هم در شهرستان‌های کشور. در تهران ۱۵ هزار یهودی زندگی می‌کنند ۵ مدرسه ویژه یهودیان، ۸ گوشت فروشی خاص یهودیان و بیمارستان ۱۱۰ تختخوابی تهران از آن جمله‌اند. این بیمارستان آنقدر کیفیت خوبی دارد که ۹۵ درصد بیماران را مسلمانان و از جمله روحانیان تشکیل می‌دهند.

از پاره‌ای جهات آزادی‌های یهودیان - در صورتی که تبلیغ دینی نکنند - بیشتر از مسلمانان ایران است. یهودیان می‌توانند شراب تولید کنند و در مراسم زناشویی، آشنا کردن نوجوانان با آیین در ۱۳ سالگی، و نیز در خانه‌هایشان بی سر و صدا شراب بنوشند. زن و مرد یهودی ولو نسبتی با هم نداشته باشند می‌توانند در یک اتاق تنها بمانند، و در عروسی‌ها با هم برقصند. پسر و دختر زیر ۲۰ سال در گردهمایی‌های جوانان یهود می‌توانند آزادانه باهم معاشرت کنند و گردهمایی مختلط‌شان آزاد است. جوخه‌های امر به معروف به یهودیان کاری ندارند مگر اینکه در ملأ عام اقدام نامناسبی داشته باشند.

بعد از ۲۵۰۰ سال از ورود یهودیان به ایران به نظر می‌رسید سرگذشت این قوم در ایران به پایان خود رسیده است. اغلب حدود ۷۰ نفری که در مراسم دین عمید شرکت داشتند سالخورده‌گان بودند. جوانان یهود به محض پیدا شدن فرصت و کسب روادید از ایران می‌روند برای مثال برادر بزرگتر عمید در مراسم حضور نداشت. او در خارج از ایران دوره‌ی خاخامی دیده و در بروکلین امریکا اقامت گزیده است.

به رقم فتوای آیت‌اله خمینی، در نخستین روزهای انقلاب، یهودیان زندگی دشواری داشته‌اند و غلبه بر این دشواری‌ها هم با مشکلاتی همراه بوده است. یک سرمایه‌دار یهودی به اتهام حمایت از اسرائیل، فساد و وابستگی به خاندان

سلطنت در نخستین روزهای انقلاب در یک محاکمه سرپایی اعدام شد. چندین سال دولت، گذرنامه صادر نکرد و یهودیان بخصوص در گرفتن مجوز سفر به خارج مشکل داشتند. دولت به همه اعضای یک خانواده یهودی اجازه نمی‌داد همراه هم به سفر خارج بروند. (۱۶) سفر به اسرائیل می‌توانست به مصادره اموال یهودیان منجر گردد و یهودیان اجازه نداشتند رأساً برای بستگانشان در اسرائیل نامه بنویسند یا تلفن بزنند. این کار می‌بایست از طریق اروپا یا ایالات متحد آمریکا انجام شود.

پس از انقلاب، تبعیض در شکل‌های مختلف ایجاد شد. برای مدرسه‌های یهودی مدیر مسلمان تعیین کردند. بچه‌ها در مدارس یهودی نمی‌توانستند زبان عبری بیاموزند بچه‌های یهودی ناچار بودند روز شنبه، روز تعطیلی کلیمی‌ها به مدرسه بروند. متقاضیان پست‌های دولتی می‌بایست تعهد اسلامی داشته باشند. مقام‌های ارشد دولتی در دست مسلمانان بود. یهودیان مدام گله داشتند که کتاب‌هایشان با تأخیر چاپ می‌شود و برای فیلم‌سازی مشکل دارند و تموز تنها روزنامه کلیمی در اوایل دهه ۱۹۹۰ توقیف شد چون درباره مصادره مدارس کلیمی گله کرده بود.

در پی انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری در سال ۱۹۶۷ اوضاع بهتر شد و این تا حدی متأثر از آسودگی بیشتر جامعه ایرانی در سطحی گسترده‌تر بود. محمد خاتمی در نامه‌ای خطاب به انجمن کلیمیان خواهان بهبود روابط همه جوامع دینی ایرانیان شد:

“امیدوارم به یاری خداوند و دوستی و همکاری همه پیروان ادیان الهی در رسیدن به هدف‌های والای جمهوری اسلامی ایران موفق باشیم.” (۱۷)

با این همه یهودیان ایران در بهترین حالت، ذمی تلقی می‌شدند این واژه که مربوط به صدر اسلام است در مورد جامعه‌های یهودی و مسیحی که اقلیت‌هایی در جوامع اسلامی‌اند اطلاق می‌شود.

نابرابری در قانون دیه که در جوامع اسلامی خاورمیانه مرسوم است بازتاب یافته است. دیه شیوه سنتی جبران خسارت خانواده کشته شده توسط خانواده

کسی است که به عمد یا غیر عمد موجب قتل فرد مقتول شده است و هدف آن جلوگیری از انتقام جویی و خصومت‌های خانوادگی بوده است. در قانون کیفری ایران و نظام حقوقی، قانون دیه به طور کامل وارد شده است اما بعد از انقلاب به موجب تغییراتی گفته شد دیه یک زن یهودی نصف دیه یک مرد مسلمان است و زندگی یک یهودی کشته شده  $\frac{1}{8}$  زندگی یک مسلمان ارزش دارد. در مورد سایر اقلیت‌ها هم همین طور است.

یهودیان به رغم دلبستگی به ایران در مورد آینده‌شان نگرانی داشتند و عده زیادی از آنها بر این باور بودند که در برابر فراز و نشیب‌های سیاست انقلابی ایران آسیب پذیرند. این وحشت با دستگیری ۱۳ یهودی ایرانی در سال ۱۹۹۹ به اتهام جاسوسی برای اسرائیل و آمریکا بیشتر شد. وزارت خارجه ایران اعلام کرد هیچ ارتباطی میان دستگیر شدگان با مذهب آنها وجود ندارد اما نظر عمومی بر این بود که جناح محافظه‌کار حاکم بر دستگاه‌های اطلاعاتی و قوه قضایی با این کار در صدد است نگذارد رابطه تهران - واشنگتن بهبود یابد.

روزنامه جمهوری اسلامی نوشت "حمایت واشنگتن از این جاسوسان نشان داد که ایالات متحد آمریکا همچنان دشمن مردم ایران است. این باید درسی بشود برای آن دسته ایرانیان که طرفدار از سرگیری مناسبات با آمریکا هستند." (۱۸)

بسیاری از یهودیان معتقد شدند که به مهره‌های یک بازی بزرگتر تبدیل شده‌اند. بیست سال پس از انقلاب یهودیان هنوز انگیزه‌ای برای ماندن ندارند و عده به مراتب کمتری می‌خواهند فرزندانشان در ایران بمانند.

در گوشت فروشی مختص یهودیان نزدیک کنیسه ابریشمی همه کسانی که می‌آمدند گوشت بخرند در صدد ترک ایران بودند. زن پیر که زیر تصویر آیت‌اله خمینی ایستاده، می‌گوید: "اگر خانواده‌ام اینجا بودند، می‌ماندم اما بچه‌هایم رفته‌اند و دلم برایشان تنگ شده. آنها بر نمی‌گردند. من هم نمی‌خواهم دور از آنها بمیرم" اقلیت‌هایی که کسب و کاری دارند برای اثبات وفاداری‌شان به نظام اسلامی عکسی از امام را در نقطه چشمگیری در محل

کسب و کار نصب کرده‌اند.

یک مرد میان سال می‌گوید فقط مشکلات اقتصادی وی را ناچار به ماندن در ایران کرده است. "باید می‌رفتم اما نرخ تبدیل ارز آن‌چنان بالاست که نمی‌توانم بروم و از نو آغاز کنم. حتی اگر ملکی را که طی نسل‌ها در اختیار خانواده‌ام بوده بفروشم باز برای رفتن کافی نیست."

زنی همراه با دختر نوجوانش می‌گوید شکایت چندانی از نظام اسلامی ندارد: "آنها مرا به حال خود رها کرده‌اند. حتی حزب‌اللهی‌ها. اما احساس می‌کنم افراد مهم این مملکت دلشان نمی‌خواهد ما اینجا باشیم" و یک زن بلند بلند می‌گوید: "اینجا بیشتر مسأله نبود فرصت‌ها مطرح است تا گرایش مردم." آینده گوشت فروشی هم از وضع حال آن معلوم بود. از سه یخچال بزرگ، ۲ تای آن خالی بود. و در سومی هم تنها قدری گوشت گاو و گوسفند بود. زمانی فقط شنبه‌ها تعطیل بود اما حالا هفته‌ای فقط سه روز باز است. صاحب فروشگاه که در دهه سوم زندگی است می‌گوید "پدرم این فروشگاه را سه دهه اداره کرد اما کسب و کار واقعاً کساد است. یهودیان دارند می‌روند. اوضاع اقتصادی بد و بدتر می‌شود و گوشت از جمله اقلامی است که از هزینه روزانه حذف می‌شود. یهودی و مسلمان فرقی نمی‌کند معلوم است که دنبال کردن شغل پدر آینده‌ای ندارد. به دانشگاه تهران رفتم و در رشته مهندسی تحصیل کردم اما گمان نمی‌کنم بتوانم شغلی دست و پا کنم."

برادرانش به همین دلیل از ایران رفته‌اند. کارت شغلی برادرش در لس‌آنجلس را نشانم می‌دهد و می‌گوید: "با بازنشسته شدن پدرم مغازه را می‌بندیم و احتمالاً من هم می‌روم. و این پایان خط خانوادگی ما در ایران خواهد بود."

بزرگترین سهم ایران به ادیان جهانی به هزاره پیش از میلاد یعنی پیش از ۳ هزار سال پیش مربوط می‌شود. اما نکته اینجاست که در تنها حکومت امروزی روحانیت بر روی کره زمین پیروان آیینی که این سرزمین زادگاهش بوده کمترین اقلیت شناخته شده دینی را تشکیل می‌دهند.

یکی از آخرین نشانه‌های این آیین را در خاکسترهای آتشکده‌ای در خیابان میرزا کوچک‌خان در قلب تهران دیدم. در آتشدان سیاه در وسط اتاق داخلی ساختمان، بدور از پنجره‌ها آتشی شعله می‌کشد مرد پیری با موهای سفید و قد بلند نزدیک آتشدان نشسته تا در صورت لزوم، آتش را شعله‌ور سازد. با غرور به من می‌گوید: "نزدیک صد سال است که این آتش شعله می‌کشد ما شعله آن را از قدیمی‌ترین آتشکده روی زمین به اینجا آورده‌ایم."

شعله را از یزد، مرکز تاریخی پیروان زرتشت آورده‌اند. در آنجا در ۱۵ قرن گذشته یک آتشکده مدام روشن بوده است. در آیین زرتشت نور مظهر اهورامزداست. آتش نماد نور است و به همین سبب در عبادتگاه‌ها دائم روشن نگاه داشته می‌شود.

زرتشت پیامبر ایرانی در شش قرن پیش از مسیح می‌زیسته (۱۹) و در دوره بین ۸۰۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ میلادی یعنی زمانی ظهور کرده که دوران پیدایش سریع ادیان جهانی بوده. بسیاری از انبیای یهود در این دوره ظهور کرده‌اند. کنفوسیوس و لائوتسه در چین، بودا در هند، مسیح در فلسطین و محمد پیامبر اسلام در شبه جزیره عربستان. (۲۰)

زرتشت پیامبر ایرانی که اکنون تا حد زیادی ناشناخته است مثل سایر پیامبران بزرگ، قدیسان و فیلسوفان در شکل دادن به ادیانی که تا به امروز باقی مانده‌اند نقشی مؤثر و پر نفوذ داشته است. زرتشتیان جزو نخستین کسانی هستند که به خدای یگانه باور داشته‌اند. آیین زرتشت در شکل بخشیدن به ادیان مسیحی و یهودیت نقش داشته و محققان کتاب مقدس، آن را به خوبی می‌شناخته‌اند. نظر آن درباره اهریمن، دوزخ، ناجی آینده، مبارزه جهانی خیر و شر و روز رستاخیز، روز زنده شدن مرده‌ها و روز داوری، و حیات پس از مرگ بر آیین‌های یکتا پرستی و حتی آیین بودا تأثیر نهاده است.

زرتشتیان با سایر فرهنگ‌های زمانه‌شان مراسم و اعمال مشترک و مشابهی داشته‌اند. رستم شهزادی موبد زرتشتی در یک بعد از ظهر که پیروان و میهمانان را در دفترش می‌پذیرفت در این باره به من گفت: "فکر آتشکده برای



اولین بار در آیین زرتشت مطرح نشده همه تمدن‌های اولیه بشری آتشکده داشته‌اند. در چین، مصر، هند، یونان و روم معبد‌های پرستش آتش وجود داشته است. "من در صندلی کناری او نشسته بودم. شهزادی در سن ۸۷ سالگی همه شنوایش را از دست داده و سمعک‌های قوی هم به او کمکی نمی‌کرد. در ادامه می‌گوید: "پرستش آتش به روزگار پیش از اختراع کبریت برمی‌گردد. مردم هر کجا زندگی می‌کردند جایی برای آتش می‌ساختند و با بخشی از آتش غذا را می‌پختند. نخستین مدرسه در آتشکده ایجاد گردید به دنبال آن کتابخانه آمد و بعد هم عدالت‌خانه."

می‌گوید: پرستش آتش به روزگار جمشید نخستین پادشاه ایران برمی‌گردد (جمشید نخستین شاه ایران نبوده است، مترجم). یعنی حدود ۱۵۰۰ تا ۱۲۰۰ پیش از میلاد. با ظهور زرتشت در چند صد سال بعدی هنوز نخستین آتشکده‌ها بر پا بود. موبد ادامه می‌دهد: "زرتشت به مردم آموخت که خدای توانا را نمی‌توان به چشم دید. در حالی که مردم زمانه‌اش خدایان حس شدنی را می‌پرستیدند و از زرتشت می‌خواستند وجود خدای نادیدنی را اثبات کند." "زرتشت می‌گفت خدا مثل نور است. مثل همه نورها. او تنها کسی نبود که خدا را این طور توصیف می‌کرد. موسی هم وقتی خدا در شعله‌های بوته آتش گرفته بر او ظاهر شد همین را می‌گفت. مسیح مدت‌ها بعد از زرتشت گفت خدا نور عشق، داد و مهربانی است. بیش از هزار سال پس از زرتشت، اسلام اعلام کرد خدا نور آسمان و زمین است." موبد با غرور می‌افزاید: "می‌بینید در چهار دین بزرگ توحیدی پیامبران، خدا را به شکل نور معرفی می‌کنند. یکتا پرستی ریشه در آیین زرتشت دارد همه آیین‌های توحیدی با این آیین وجه مشترک دارند." زرتشتیان، شبانه روز را به ۵ بخش تقسیم می‌کردند. و برای هر بخش یک نوبت نماز می‌خواندند. مسلمانان هم ۵ نوبت در شبانه روز نماز می‌خوانند. در آیین زرتشت هم نظیر آیین کاتولیک مسیحیت، اعتراف به گناه در لفظ، عمل و اندیشه بخش جدایی‌ناپذیر ایمان است. (۲۱)

آیین زرتشت در اوج نفوذش به مذهب رسمی شاهنشاهی ایران تبدیل شد.

این دین در وحدت بخشیدن به اتباع امپراتوری ایران نقش مهمی داشت و سرانجام هم پهنه گسترده‌ای از مدیترانه تا جنوب آسیا رواج پیدا کرد. در فاصله سده‌های سوم تا هفتم میلادی، دین زرتشت با چالش ادیان تازه نفس از سه جهت روبرو شد و به ضعف رفت: مسیحیت از غرب، آیین بودا از شرق و اسلام از جنوب.

زرتشتیان با پایان هزاره دوم میلاد هنوز هم خود را ایرانیان اصیل و خالص می‌انگارند. مرد میانسالی که شاهد گفتگوی موبد با من بوده می‌گوید: "ما آریایی‌های راستین هستیم. ما در زمان یا اندیشه‌های مربوط به خدا به عرب‌ها متکی نیستیم." زمانی که او این حرف را می‌زد شمار همه زرتشتیان روی زمین از ۳۰۰ هزار نفر تجاوز نمی‌کرد و تنها یک دهم درصد کل جمعیت ایران بودند. (به موجب آمار دولتی دهه ۱۹۹۰، ۹۸/۵ درصد جمعیت ایران مسلمان، هفت دهم درصد را مسیحیان، سه دهم درصد را یهودیان و یک دهم درصد از زرتشتیان تشکیل می‌دهند.) احساس مشترک زرتشتیان با سایر ادیان هم، روبه افول می‌رفت. در ایران اسلامی ایمان و مومنان زرتشتی هر دو به چشم پدیده‌های کاملاً متفاوت نگاه می‌شد.

بر خلاف حجاب اسلامی زنان به رنگ‌های سیاه و تیره، زنان زرتشتی در آتشکده روسری سفید دارند. در مکان‌های عمومی هم لباس روشن با حاشیه دوزی تزئینی می‌پوشند. مردان زرتشتی بر خلاف مسلمانان، ریش خود را می‌تراشند. مردان سالخورده زرتشتی لباس سفید می‌پوشند. پالتو سفیدی به سبک پوشش جواهر لعل نهر و نخست‌وزیر فقید هند دارند و کلاهشان سفید و جعبه مانند همانند کلاه هندوهاست.

سالشمار زرتشتیان هم یگانه و بی‌نظیر است. مثل سالشمار گریگوری، خورشیدی‌ست در حالی که سالشمار مسلمانان، قمری‌ست. در سالشمار زرتشتی، سال به ۱۲ ماه و هر ماه به ۳۰ روز تقسیم می‌شود. ۵ روز اضافی را به ۵ ماه اول سال می‌افزایند. در این سالشمار، هفته وجود ندارد اما روزهای پنجم، هشتم، پانزدهم و بیست سوم هر ماه مقدس است. هر روز ماه را به نام

فرشتگان نامگذاری می‌کنند. روز اول سال، نخستین روز بهار، اول فروردین است که شب و روز برابر می‌شود.

مراسم نیایش زرتشتی هم در نوع خود یگانه است. در جریان دیدارم از آتشکده مراسم یادبود درگذشت یک زن و شوهر برگزار می‌شد که سی سال پیش مرده بودند. عکس‌های بزرگ هر دو زوج پیشاپیش صف شرکت‌کنندگان قرار داده شده بود. مردان با صورت اصلاح کرده و زنان با روسری‌های سفید در دو بخش مجزای تالار نشسته بودند. دو موبد زرتشتی در پشت یک میز چوبی بزرگ نشسته بودند. پشت سرشان به دیوار تمثال رنگ روغنی سه متری زرتشت قرار داشت. او هم ردا و کلاه سفید داشت. تمثال‌های کوچکی از آیت‌اله خمینی و آیت‌اله خامنه‌ای هم کنار بلندگوها نصب شده بود تا کسی در ایران دوستی زرتشتیان تردید نکند.

سیروس هرمزی موبد اول، سرودهایی را ترنم کرد که در فضای تالار پژواک داشت. کار شاقی بود. مدام دستمال کاغذی برمی‌داشت و عرق پیشانی را می‌گرفت. در پایان مراسم، کپه‌ای دستمال کاغذی کنار گلدان‌های گلایل سفید و شمعدان‌ها جمع شده بود. هرمزی بعد از مراسم به من گفت سرودها از گاتاها هفده سرود زرتشت بود که تعالیم وی را در بر می‌گیرد، شرکت‌کنندگان در مراسم، لحظه‌هایی می‌ایستادند انگشتان را به آسمان، به سوی نور اشاره می‌کردند. و به صدای دلنواز هرمزی گوش می‌دادند.

زن پیری که کنارم نشسته می‌گوید: این هم نوعی نیایش است مثل وقتی که مسیحیان دست‌ها را برای دعا به هم می‌دهند یا صلیب می‌کشند یا وقتی مسلمانان روزه کعبه نماز می‌گزارند.

چند ظرف بزرگ پُر از خرما، انجیر، پسته، و برگه زردآلو روی میز جلو موبدها قرار داده شده است.

زرتشتیان یک جامعه بسته را تشکیل می‌دهند چون زناشویی با مسلمانان یا پیروان سایر ادیان اکیداً منع شده است. مراسم با یک کارکرد اجتماعی پایان می‌گیرد هر چند این مراسم، یادبود کسی باشد که سه دهه قبل درگذشته باشد.

در اغلب سال‌های ۲۵۰۰ سال گذشته، مرده‌های زرتشتی هم سرنوشت خاص خودشان را داشته‌اند. آنها را به خاک نمی‌سپارند چون هوا و زمین در کیش زرتشت مقدس است مرده را نمی‌سوزانند و دفن نمی‌کنند. جسد را در دخمه خاموشی می‌گذارند تا کرکس‌ها و نور آفتاب آنها را از بین ببرند. در تهران یک دخمه خاموشی و در راه بین یزد تا کرمان چند دخمه بر ستیغ کوه‌ها بنا شده است. از نیمه‌های قرن بیستم گذاشتن جسد در دخمه متروک شده است. در آستانه قرن بیست و یک، زرتشتی‌ها هم در راستای نوسازی یکی از کهن‌ترین ادیان جهان، دست به کار شدند. شهزادی می‌گوید: "ما هم در آتشکده‌ها به جای چوب از گاز طبیعی استفاده می‌کنیم. وقتی در خانه‌مان از گاز و برق استفاده می‌کنیم چرا در آتشکده این کار را نکنیم؟"

به دیدار پرویز روانی رفتم تا بفهمم زرتشتیان در فرهنگ سیاسی ایران اسلامی چه نقشی ایفا کرده‌اند. روانی در سال ۱۹۹۹ دومین دوره نمایندگی مجلس را از سوی جامعه زرتشتیان ایران سپری می‌کرد. و دفتر کارش جز یک میز و دو عکس بسیار بزرگ از آیت‌اله خمینی و آیت‌اله خامنه‌ای تقریباً چیزی وجود نداشت.

مردی با هوش و منطقی بود. گفت "در برابر ۲۶۵ نماینده مسلمان، اقلیت‌ها تنها ۵ نماینده دارند بنابراین در حیطة قانون‌گذاری کاری از دستشان ساخته نیست. البته چیزهایی هست که ما خواهان تغییرشان هستیم" و در رأس فهرست این خواست‌ها رفع تبعیض علیه اقلیت‌هاست که به گرویدن به اسلام تشویق می‌شوند. ادامه می‌دهد: "برای مثال، اگر فرزندان مسلمان بشود پس از مرگ همه اموال تنها به او می‌رسد. و سایر فرزندانم که زرتشتی باقی مانده‌اند سهمی از ارث نخواهند داشت. این حق حتی به برادر زاده‌ام هم گسترش می‌یابد و اگر او مسلمان بشود ثروت من به او می‌رسد نه به فرزندانم. و این فقط معضل ما زرتشتی‌ها نیست. مسیحیان و یهودیان هم همین وضع را دارند." روانی می‌گوید: ۵ نماینده اقلیت در مجلس هم مثل زنان نماینده - که در اقلیت‌اند - معمولاً کنار هم می‌نشینند. اما از ترس آنکه مبادا سیاستمداران

مسلمان شک کنند که داریم علیه‌شان توطئه می‌کنیم هر کدام به طور فردی کار می‌کنیم. در ادامه می‌گوید:

"ما در مجلس آزادیم هر چه می‌خواهیم بگوییم. کسی نمی‌پرسد چرا این را گفتی؟" یا "نباید این را بگویی" اغلب اوقات درباره مشکلات مردم جامعه‌مان صحبت می‌کنیم. من خودم سالی ۶ یا ۷ بار حرف می‌زنم و شاید فعال‌ترین نماینده اقلیت باشم. و می‌افزاید با مقایسه با کشورهای همسایه، وضع اقلیت‌های دینی در ایران می‌توانست بدتر از این باشد: "اقلیت‌ها در ایران بهتر از سایر کشورهای منطقه‌اند. ما مراسم دینی را آزادانه برگزار می‌کنیم. ما به مراتب از مسلمانان هند یا مسیحیان عربستان سعودی ایمن‌تر هستیم." می‌گوید می‌تواند در خانه‌اش شراب بریزد، بسیاری از دوستانش هم همین کار را می‌کنند.

در مقایسه با سیک‌ها، کاتولیک‌ها و خاصه بهایی‌ها که هیچ حق نمایندگی ندارند، زرتشتیان، یهودیان، آسوریان و ارمنیان - که ۲ نماینده دارند. - وضع‌شان بهتر است. آن اقلیت‌ها تنها می‌توانند به نمایندگان مسلمان رأی بدهند. (۲۲)

بسیاری از زرتشتیان هم مثل اعضای سایر اقلیت‌ها به من گفتند بعد از انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری رفتار با آنها منصفانه‌تر شده. محمد خاتمی در اردکان یزد به دنیا آمده و پدرش روحانی پرنفوذی بوده که با زرتشتیان محل سر و کار داشته است. روانی می‌گوید: "خاتمی در کنار ما زندگی کرده و ما را می‌شناسد می‌داند که ما خواهان همزیستی هستیم." اما زرتشتیان هم پس از تقریباً ۳ هزار سال زندگی در ایران دارند کشور را ترک می‌کنند. همسر و دو فرزند روانی در تورنتوی کانادا هستند. همسرش رشته پزشکی اطفال را می‌خواند. برادر رستم شهزادی، موید ایرانی و احتمالاً بالاترین مقام زرتشتی جهان، در لس‌آنجلس موید است. این موارد غیرعادی نیست. با پایان قرن بیستم کالیفرنیا می‌تواند مدعی شود که بیش از ایران زرتشتی دارد.

## شیراز

ساکنان آن، در میان همه ایرانیان، نکته سنج‌ترین، اصیل‌ترین، و سرزنده‌ترین‌ها هستند حتی در سخن گفتن، ناب‌ترین و خوش‌آهنگ‌ترین کلام را دارند. ادوارد براون. یک سال در میان ایرانیان

ایران در حوالی شیراز متولد شد. بیش از ۳۵۰۰ سال پیش امواج آریای‌ها، بادیه نشینان هند و اروپایی، از مناطق سرد شمالی به واحه نزدیک کوه مرسی کوچ کردند و بعدها نام خود را به این سرزمین دادند. از همان زمان مناطق اطراف شیراز سرچشمه الهام بخش ژرفترین احساسات و عواطف بوده: سرچشمه نشاط جان و راز و رمز روح، شعر عاشقانه و گل‌های سرخی که در تمامی طول سال در باغ‌ها و کنار خیابان‌هایش می‌شکفت.

در دنیای قرون وسطی، شیراز یکی از مهم‌ترین و نوآورانه‌ترین شهرهای جهان بود. سرزمین علم و هنر، و نقاشی و ادب بود. تاج محل هند با الهام از معماری شیراز ساخته شد. در سده هجدهم شیراز پایتخت ایران بود.

اما متأسفانه، در بیستمین سالگرد انقلاب، شیراز دیگر آن شهر زیبا نبود خسته و فرسوده به نظر می‌رسید. از یک شهردار مبتکر نوآور مثل غلامحسین کرباسچی هم محروم بود کسی که به اصفهان و تهران، زیبایی بخشید. کاهش صنعت جهانگردی و نابسامانی اقتصادی ایران، موجب شده شیراز هم شهری باشد مثل هر شهر خاورمیانه‌ای دیگر با ساختمان‌های آجری و فروشگاه‌هایی با تابلوهای ارزان آلومینیومی.

با این همه هنوز شیراز دو مزیت خاص دارد. یکی تاریخ آن که بر منطقه و مردم سایه افکنده است. شیرازی‌ها همان طور که ادوارد براون دیپلمات بریتانیایی دو قرن پیش گفته، دوست داشتنی‌ترین مردم ایرانند. جایگاه این شهر در تاریخ ایران همیشه به آن اهمیتی ویژه می‌بخشد.

دیدار از شیراز با بازدید از تخت جمشید در نزدیکی آن آغاز می‌شود. تخت جمشید پایتخت شاهنشاهی هخامنشی بوده و این پادشاهان در شش قرن پیش از میلاد مراسم تشریفاتی را در آنجا برگزار کرده‌اند. تخت جمشید نماد باقی مانده از عظمت ایران باستان است زمانی که ایران یک ابر قدرت جهانی بود. تخت جمشید نشان می‌دهد که چرا پهلوی‌ها سرانجام شکست خوردند.

با یک اتومبیل Chevy Nova مدل ۱۹۷۷ آمریکایی با ۵۰ دقیقه مسافرت به تخت جمشید رسیدم. اتومبیل ناشیانه رنگ شده بود به همان رنگ اولیه چون در ایران نمی‌توان اتومبیل را به رنگی جز رنگ اولیه کارخانه در آورد این تمهید برای ردیابی اتومبیل‌های به سرقت رفته به کار گرفته شده است. چه کسی می‌خواست یک اتومبیل مدل ۷۷ را بدزدد؟ نمی‌دانم. درست مثل یک تاکسی بود که در شیراز سوار آن شده بودم.

راننده‌ام که تازگی هفتاد ساله شده می‌گوید: "با این اوضاع اقتصادی آدم تا دم مرگ باید کار کند. وسیله کار آدم هم همین‌طور."

خرابه‌های تخت جمشید جذاب‌ترین یادگار تاریخی باستانی است. داریوش کبیر که در فاصله ۵۲۱ تا ۴۸۶ پیش از میلاد شاهنشاه ایران بود فرمان بنای پایتخت تشریفاتی امپراتوری را در دامنه کوه مرسی صادر کرد. طی دو سده بعدی شاهنشاهان پس از او بر کاخ‌های تخت جمشید افزودند. در آغاز هر بهار در نوروز مردم گوناگون امپراتوری، که از ساحل نیل در شمال افریقا تا دانوب در اروپا و تا استپ‌های جنوب آسیا گسترده بود، می‌آمدند تا به شاهنشاه ادای احترام و وفاداری کنند. نوروز، در آغاز اعتدال ربیعی اول فروردین و آغاز سال نو ایرانی است که امروزه نیز جشن گرفته می‌شود. و مهم‌ترین جشن ملی و تعطیلی ایرانیان است. از روز سالگرد انقلاب، تولد پیامبر و عاشورای شیعه هم نزد ایرانیان مهم‌تر است. ایرانی قبل از هر چیز، ایرانی است.

یونانی‌ها تخت جمشید را پرسپولیس می‌نامیدند یعنی "پایتخت پارس" و این نام تنها پس از آن به شهر داده شد که اسکندر مقدونی برای نشان دادن شکست ایرانیان، آنجا را به آتش کشید و به عمر امپراتوری هخامنشی در ۳۳۱

پیش از میلاد پایان داد. اما اسکندر به رغم منهدم کردن تخت جمشید به عظمت ایرانیان اذعان داشت و پیش از آتش زدن شهر دستور داد کتاب‌های کتابخانه به زبان یونانی برگردانده شود.

هنوز هم ویرانه‌ها عظمت خود را حفظ کرده. در بالای سکویی که با ۱۱۱ پله سنگی به آن می‌رسیم ستون‌های عظیم سنگی قرار گرفته که زمانی ۲۰ متر ارتفاع داشته و با توجه به زمان، بنای بسیار بلند و با عظمتی را تشکیل می‌داده. فرستادگان تابع شاهنشاهی طی قرن‌ها حکومت هخامنشیان از پله‌های سنگی همراه با هدایای نوروز برای شاهنشاه بالا می‌رفته‌اند. بر نقش‌های سنگی دیوار فرستادگان مصر، بابل، ارمنستان، سوریه، افغانستان، اتیوپی، هند، لیبی، و بسیاری ملت‌های تابعه دیگر که خراج‌گزار شاهنشاه بوده‌اند نشان داده شده که طلا، نقره، عاج، جواهرات، پارچه‌های اعلا، شمشیر، حیوانات از جمله شتر، شیر، گاو میش، گوسفند، گاو و حتی زرافه را برای پیشکشی می‌برند. در سایر نقوش بر سنگ گارد جاویدان، سپاه ده هزار نفری که قلب قدرت شاهنشاهی را تشکیل می‌داد، به چشم می‌خورد. هر نفری که از این سپاه کم می‌شد یکی دیگر جایش را می‌گرفت و روی همین اصل، جاویدان نام داشت. غیر از این نقوش و ستون‌ها بقیه آنچه را که بوده، فقط در خیال می‌توان تجسم کرد. خرابه‌ها واقعاً خرابه‌اند. اثری از آن همه ثروت وجود ندارد که اسکندر دستور داد با ۳۰ هزار شتر و الاغ و اسب خزانه شاهنشاهی هخامنشی را به یونان منتقل سازند. تخت جمشید امروز مکانی آرام و خاموش است.

در یک روز آفتابی زمستان، دیدار کنندگان از تخت جمشید را دو دانشجوی هلندی، چند جهانگرد ژاپنی و دانشجویان یک کلاس دانشگاه شیراز تشکیل می‌دادند. حتی مسئول گیشه عکاسی دکه را به حال خود رها می‌کرد. و این طرف و آن طرف می‌رفت چون نگران نبود که کسی به دکه‌اش دستبرد بزند. در نزدیک دانشجویان دانشگاه شیراز که همگی پسر بودند توقف کردم، تقریباً همگی در سال انقلاب یعنی ۲۵۰۰ سال بعد از تشکیل شاهنشاهی ایران به دنیا آمده بودند. پرسیدم دیدار از مکانی که افتخارشان اولیه ایران بوده،



بدعتی به حساب نمی‌آید؟ حسین نوجوان سیه چرده جواب داد "نه. به هیچ وجه. تخت جمشید نماد تمدن و تاریخ ایران است. ما به نیاکانمان افتخار می‌کنیم. پادشاهی برای ایران بد نبوده. زمانی ایران ابرقدرت جهانی بوده و آن زمان شاهنشاهان بر کشور حکم می‌راندند." همگی دورم حلقه می‌زنند تا با خارجی گپی زده باشند. می‌پرسم آیا معنی این حرف آنست که ممکن است بار دیگر روزی ایرانیان به سلطنت علاقمند شوند؟ یک صدا فریاد زدند نه. بعضی حتی جایی برای طرح چنان پرسشی نمی‌دیدند. حسین می‌گوید: "ما خواهان حکومتی با آزادی بیشتریم. بیش از آزادی کنونی. اما به قوانین اسلامی هم پایبند باشد. اما نظامی را می‌خواهیم که درباره همه چیز به ما امر و نهی نکند." می‌پرسم از دیدار تخت جمشید چه آموخته‌اند. حسین می‌گوید: "اینجا جای خوبی برای تجربه آموختن درباره شاهان است و اینکه چرا دودمان‌های پادشاهی بر افتادند."

اما برای ایرانیان معاصر، تخت جمشید ممکن است یادآور خطای آخرین شاه باشد. در سال ۱۹۷۱ محمدرضا شاه برای گرامی داشت ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی ایران با شکوه‌ترین ضیافت را در تخت جمشید برپا کرد. در چادرهای زرد و سفید و بزرگی که برپا شد، شاهان، رئیس‌جمهورها و سران ۶۹ کشور جهان جام شراب‌شان را با خاویار و خوراک بلدرچین تهیه شده در ماکزیم پاریس نوشیدند. جشن با هزینه دست کم ۲۰۰ میلیون دلار به عنوان "بزرگترین گردهمایی سران کشورها در تاریخ" برگزار شد. (۲۳)

در همان زمان خشکسالی در سیستان و بلوچستان و فارس، محل برگزاری ضیافت، بیداد می‌کرد. وقتی خارجی‌ان جام شراب خود را بلند می‌کردند. اکثریت مردم کشور نه تنها از جشن کنار نهاده شده بودند. که حتی با قحطی دست و پنجه نرم می‌کردند. جشن تخت جمشید بار دیگر آیت‌اله خمینی را که در عراق تبعید بود مطرح کرد. آیت‌اله، شاه را به خاطر بی‌توجهی به مردم ایران، ریخت و پاش بیش از حد و گستاخی در نوشیدن شراب، نکوهش کرد و اعلام داشت: "اسلام در اساس با کل نظام پادشاهی مخالف است. هر کس

روش حکومتی اسلام را که پیامبر بنا نهاد مطالعه کرده باشد متوجه می شود اسلام برای فروپاشاندن این کاخ های ستم ظهور کرد. سلطنت از شرم آورترین و نکوهنده ترین جلوه های ارتجاع است. آیا رواست که میلیون ها ثروت این مردم صرف این جشن های باطل شود؟ آیا مردم ایران باید برای گرامی داشت کسانی جشن بگیرند که رفتارشان ننگ تاریخ بوده و عامل ستم و جنایت، سرکوب و نابسامانی و فساد کنونی بوده اند؟... جنایات پادشاهان ایران صفحات تاریخ را سیاه کرده است." (۲۴)

این حمله نشانه افزایش مبارزه آیت اله و فاسد قلمداد کردن مجموعه یک نظام حکومتی به جای یک فرد مشخص بود او با استفاده از فرصت جشن های تخت جمشید وعده داد برای رها کردن ایران از ستم شاهی به ایران باز خواهد گشت. همانگونه که در صدر اسلام پیامبر از مکه به مدینه هجرت کرد و نخستین حکومت اسلامی را بنا نهاد. (۲۵)

بدین ترتیب تخت جمشید که نماد سرآغاز شاهنشاهی ایران بود نماد انقراض آن نیز شد. چند ساعتی در خرابه های تخت جمشید گشتم سپس با مردی سالخورده با ریش سفید به گفتگو پرداختم و از او پرسیدم بیست سال پس از انقلاب، ایرانی ها درباره تخت جمشید چگونه فکر می کنند. می گوید: "اندوه و تأسف. تأسف به اینکه چه بودیم و حالا چه شده ایم." و می افزاید انقلاب شاید ما را از یک شاه بد نجات داده باشد اما در اعاده قدرت ایران، موقعیت بین المللی یا ثروت کشور کمکی نکرده است. مرد سالخورده آن زمان ماهی ۵۰ هزار تومان یعنی کمتر از ۱۰۰ دلار به نرخ آزاد مبادله ارزی، حقوق می گرفت و با بالا رفتن ارزش دلار این برابری از آن هم کمتر شد.

او با اشاره به نحوه رویارویی مردم ایران با تورم و پس انداز می گوید: "قبل از انقلاب با حقوق می توانستم ماهی ۲/۵ سکه طلا بخرم. اما حالا فقط می توانم یک سکه بخرم یعنی حقوق امروزم ۴۰ درصد حقوقم در زمان پیش از انقلاب است. و با این اوضاع تا وقتی دوباره قدرتی بشویم راه درازی در پیش داریم، خیلی دراز."

روح ایران را می‌توان در باغ گل سرخ شمال خاوری شیراز دید. محوطه آرامگاه حافظ، که شاید بزرگترین شاعر غزلسرای جهان بوده و در قرن چهاردهم میلادی می‌زیسته. متفکری که هنوز هم با گذشت بیش از ۶ قرن مورد احترام و ستایش است.

دوستی به من گفت "حافظ شاعر زندگی بود. یک شیرازی به تمام معنی و صدای زمانه‌اش." حافظ صدای زمانه کنونی هم زبانانش هم هست. صدها و صدها ایرانی هر روز به زیارت آرامگاه شاعر می‌روند و از دیوانش فال می‌گیرند.

به دنبال گذراندن یک روز گرم در تخت جمشید، شامگاهان به حافظیه رسیدم. رایحه گل‌ها و بوی جادویی شان هوا را پر کرده بود. حافظیه بر خلاف غوغای مرکز شهر، جو آرامی دارد.

حافظ در وسط محوطه باغ آرمیده، قبرش از مرمر سفید است. در زیر تپه‌ای شبیه کلاه درویشی با کاشی‌های آبی کمرنگ و سایه‌های آبی و روشن. ستون‌های سنگی، سقف را نگاه داشته و نورافکن‌ها با رنگ‌های سقف بازی می‌کنند. بر سنگ قبر و اطراف آن، غزل‌های حافظ نوشته شده، غزال‌هایی از ۶ تا ۱۵ بیت که به جای پیوند منطقی، الهام و نماد آنها را به هم ربط می‌دهد:

بر سر تربت من بی می مطرب منشین

تا به نوبت ز لحد رقص کنان برخیزم

شعری که حافظ اندکی پیش از درگذشتش در ۱۳۸۹ م، آن را سروده است. هشت دانشجوی دختر، یک زوج جوان با بچه شان، سه مرد میانسال و ده دوازده نفری دیگر دور تا دور قبر حافظ را گرفته‌اند. موسیقی ملایمی پخش می‌شود و در فاصله‌ها آیه‌های قرآن تلاوت می‌گردد.

هر کدام نیت می‌کرد، در مورد مسائل شخصی - عشق، خانواده، دوستان، کار یا خانه - بعد دیوان را می‌گشود تا پاسخ خود را از غزل حافظ بگیرد. بعضی، غزل‌ها را آرام برای دیگران می‌خواندند و عده‌ای هم بارها و بارها برای

خودشان قرائت می‌کردند. آخر سر هم از پله‌های قبر بالا رفتند دست بر سنگ قبر نهادند آرام آرام کلماتی را زیر لب خواندند. کم‌کم شب شد با آسمان پر ستاره. به کتابفروشی دم در حافظیه رفتم. دیوان حافظ را خریدم ۲ سرباز هم می‌خواستند یک دیوان حافظ را بخرند، چون یادشان رفته بود از خانه دیوان را با خود بیاورند. هر دو لیسانسیه بودند یکی رشته کشاورزی و دیگری علوم سیاسی، و حالا داشتند خدمت نظام اجباری را می‌گذرانند. می‌پرسم چه چیز آنها را به حافظیه کشانده است.

لیسانسیه علوم سیاسی می‌گوید: "از دو ماه پیش که به شیراز آمده‌ایم هر دو سه روز یک بار به اینجا می‌آیم و یکی دو ساعتی می‌مانیم." می‌پرسم چه جذابیتی برایشان دارد. او می‌گوید: "وقتی مشکلی دارید و نمی‌دانید چه کنید، حافظ راهنمایی‌تان می‌کند به هر سؤالتان جواب می‌دهد علاوه بر این، جو حافظیه از هر جای دیگر ایران بهتر است و ما به همین دلیل هم اینجا را دوست داریم. شاید بتوانم توضیح بدهم. راز و رمز دارد" گفتم جوری حرف می‌زنید که گویی حافظ پیامبر است. جواب می‌دهد "وقتی آدم به جایی می‌رسد که عارفانه خدا را می‌شناسد، بخشی از خدا می‌شود." می‌دانستم که با بودجه سربازی خریدن دیوان برای دو جوان سخت است. پیشنهاد کردم از کتاب من استفاده کنند. چشم‌ها را بست. دیوان حافظ را گشود. صفحه ۳۳۸ آمد. به روانی غزل را خواند بعد بر سر تربت حافظ رفت و دستش را بر سنگ قبر گذاشت. بعد از او پرسیدم که آیا حافظ واقعاً به سؤالش پاسخ داده و او با لبخند گفت: "البته."

بیست سال پس از انقلاب، ایرانیان برای الهام و پاسخ گرفتن به منابعی غیر از روحانیان روی آورده‌اند. حافظ بخصوص به خاطر نظرش در مورد روحانیان، سخت مقبول و محبوب ایرانیان است. دوستی به من گفت "حافظ به خاطر بدگمانی عمیقش، در زمانه خود، سخنگوی برجسته مخالفان روحانی بود. و یکی از دلایل جاذبه‌اش برای ایرانیان امروز همین نکته است." بعد از رفتن آن دو سرباز نزدیک آن هشت دانشجوی جوان دانشگاه شیراز رفتم که

همه دختر بودند و غزل‌های حافظ را به نوبت می‌خواندند. اظهار رضایت از چهره‌هاشان هویدا بود. شاعر در مرگش هم بت محبوب مردمش بود. یکی از دانشجویان هنر می‌گوید: "در دو سال گذشته هر آخر هفته اینجا آمده‌ایم. من از کودکی با حافظ آشنا شدم. مادرم در رشته ادبیات درس خوانده بود. بعد خودم از ۱۵ سالگی به حافظ روی آوردم و شعرهایی هم سرودم. او را معلم خودم قرار دادم. حافظ به من عشق به خدا و عرفان را آموخت."

ایرانی‌ها در مورد موضوع‌های شعر حافظ نظرهای مختلفی دارند. حافظ از زن، عشق و شراب سخن گفته و عده‌ای برآنند که منظور حافظ هم همین لذت‌های دنیوی و مادی بوده است:

ساقی به نور باده بر افروز جام ما

مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم

ای بی‌خبر ز لذت شرب مُدام ما (۲۶)

اما گروهی برآنند که او یک صوفی عارف است و عشق او تمثیل عشق معنوی است. شعرش به گونه‌ای است که هر دو تفسیر را ممکن می‌سازد.

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را

که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را

غرور حسنت اجازت مگر نداد ای گل

که پرسشی نکنی عندلیب شیدا را (۲۷)

هر چند اسلام آیین قانون و منطق بوده اما از مسائل عرفانی هم غنی و پر بار است و طی قرن‌ها، صوفیه این رگه را غنای زیادی بخشیده و متحول ساخته‌اند، صوفی از واژه "صوف" یعنی پشم و به معنی پشمینه پوش گرفته شده. زیرا صوفیان اولیه لباس خشن پشمی می‌پوشیدند تا بی‌اعتنایی به دنیا را نشان داده باشند.

اما این ریاضت‌کشی بعدها به تأکید بر عواطف عمیق‌تر و خلسه در عشق به

خدا تبدیل شد و رسالت صوفی که در آغاز، تنها یافتن معنای گسترده‌تر زندگی بود لذت حسی واقعی از طریق معنویت را هم در بر گرفت. صوفیان بر آنند که خدا در ذات آفرینش است نه چیزی فراتر از آن. (۲۸)

در قرون وسطی، سده دوازدهم میلادی صوفیگری به اوج خود رسید چون جنبش اخوت صوفیه حول محور صوفیان پارسا و قدیس شکل گرفت. درویشان، جهان را در جستجوی معنویت زیرپا می‌نهادند. و در نهایت همه یک هدف را دنبال می‌کردند، وحدت با خدا از طریق ترک مادیات و انجام اعمالی مثل تعمق، تأمل، ریاضت‌کشی، رقص عارفانه و موسیقی، حافظ می‌گوید:

چون صوفیان به حالت و رقصند و مقتدا

ما نیز هم شعبده دستی برآوریم. (۲۹)

شراب یک تمثیل است. حافظ از عشق صوفی به خدا می‌گوید:

شکفته شد گل حمرا و گشت بلبیل مست

صلای سرخوشی ای صوفیان باده‌پرست (۳۰)

مراسم صوفیانه در طول قرن‌ها در گوشه و کنار جهان اسلام خاصه در میان روشنفکران و روحانیان باقی ماند. در دهه ۱۹۹۰ که انقلاب ایران به خاطر پیچیدگی‌های جهان واقعی با مشکل روبرو بود بار دیگر اشعار و انکار صوفیانه میان مردم مقبولیت پیدا می‌کرد.

و این گرایش در هیچ کجا محسوس‌تر از شیراز، شهر سعدی و حافظ نبود. سعدی شاعر عارفی بود که به مدت ۳۰ سال به عنوان یک درویش به سیر در آفاق و انفس پرداخت و به سراسر جهان اسلام سفر کرد. در پایان قرن بیستم هنوز صوفیگری بر شهر این دو شاعر خودنمایی می‌کند شاید یک نمونه‌اش "صوفی برگر"هایی باشد که به صورت زنجیره‌ای به وجود آمده‌اند.

جاذبه معنویت حسی به توضیح این نکته می‌پردازد که چرا این شهر بد قیافه هنوز در عمق، جالب توجه است.